

تبیین و ارزیابی مؤلفه‌های رنج وجودی انسان و ارتباط آن با خدا در دیدگاه آلبر کامو

لیلا محمدی قطبه^۱، عباس یزدانی^{۲*}

۱. کارشناسی ارشد فلسفه دین، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲. نویسنده مسئول: استاد فلسفه دین، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران رایانامه: a.yazdani@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۰

چکیده:

این پژوهش در پی تبیین و ارزیابی مؤلفه‌های رنج وجودی انسان و ارتباط آن با خدا در اندیشه کامو و پیامدهای تربیتی و اخلاقی آن است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخگویی به این پرسش است که کامو به‌عنوان یک اگزیستانسیالیست نسبت به مؤلفه‌های رنج وجودی انسان چه رویکردی دارد؟ نتایج تحلیل‌ها نشان می‌دهد که کامو این رنج‌ها را عامل پوچی و بی‌معنایی زندگی تلقی می‌کند و موطن اصلی این رنج‌ها در دیدگاه الحادی او، غیبت و یا سکوت خداوند و به تبع آن توجیه‌ناپذیری ذاتی زندگی است که وضعیت متناقضی برای انسان در این مواجهه پدید می‌آورد. با این حال، کامو انسان را با روش‌های مختلفی به مبارزه علیه این رنج‌ها و بی‌معنایی حاصل از آن دعوت می‌کند و نوعی برنامه عملی به او می‌دهد که طغیان مهم‌ترین عنصر این برنامه است.

کلیدواژه‌ها: کامو، رنج وجودی، خدا، مرگ، بیگانگی، پوچی.

استناد به این مقاله:

محمدی قطبه، لیلا؛ یزدانی، عباس. (۱۴۰۴). تبیین و ارزیابی مؤلفه‌های رنج وجودی انسان و ارتباط آن با خدا در دیدگاه آلبر کامو. *اندیشه‌های نوین تربیتی*، ۲۱(۲): ۱۹۳-۲۰۶. doi: 10.22051/jontoe.2023.37546.3410

مقدمه

مفهوم رنج وجودی مقولاتی چون پوچی، مرگ و بیگانگی انسان را شامل می‌شود. این مفاهیم از جانب تعدادی از فیلسوفان اگزیستانسیالیسم^۱ مورد بررسی قرار گرفته است، از این رو نگارندگان مفاهیم رنج وجودی انسان را از نگاه آلبر کامو مورد پژوهش قرار داده‌اند. اگزیستانسیالیسم مکتبی فلسفی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپا نضج گرفت. زمینه‌های تاریخی و اجتماعی مختلفی اعم از جنگ جهانی دوم، تحولات اجتماعی، و اقتصادی، در شکل‌گیری آن دخیل بودند.

از میان اثربخشی‌های اگزیستانسیالیسم، ادبیات را می‌توان از عمده‌ترین عرصه‌های این اثرپذیری به حساب آورد. آلبر کامو^۲ نویسنده شهیر فرانسوی، یکی از فیلسوفانی است که به‌عنوان یک نویسنده اگزیستانسیالیست و برنده جایزه ادبی نوبل، در آثار خود ضمن بهره‌گیری از این رویکرد، مفاهیمی چون مرگ و پوچی انسان در جهان را به تصویر می‌کشد.

پژوهش حاضر در پی تبیین و ارزیابی مؤلفه‌های رنج وجودی انسان و ارتباط آن با خدا در رویکرد کامو است. این پژوهش با روش تحقیقی توصیفی-تحلیلی، در پی پاسخگویی به این پرسش‌ها است که مؤلفه‌های رنج وجودی انسان کدام است؟ آیا می‌توان گفت تلقی کامو از رنج‌های وجودی انسان ذیل نگرش الحادی او جای می‌گیرد؟ چه نقدهایی بر تفسیر او از هر یک از این رنج‌ها وارد است؟ جایگاه اخلاق در جهان بینی کامو و پیامدهای تربیتی اخلاق طغیانی که وی به تصویر می‌کشد چیست؟ تلقی کامو این است که برخی مؤلفه‌ها اعم از مرگ، پوچی و بیگانگی، نوع خاصی از رنج تلقی می‌شوند که بار آن، هم بر دوش هستی و هم بر دوش انسان است، خدا در این طرح از نگرش به هستی، با غیبت خود انسان را در جهان رها کرده است، اما انسان در این شرایط می‌تواند جای پوچی، طغیان را برگزیند و در پی خلق ارزش‌های خویشتن باشد. در ارزیابی این رویکرد کامو می‌توان گفت: در تلقی او رنج‌های وجودی انسان ذیل نگرش الحادی او جای می‌گیرد که تفسیر او از هر یک از این رنج‌ها، جای تأمل و انتقاد دارد، اعم از اینکه جایگاه اخلاق در جهان بینی کامو و پیامدهای تربیتی اخلاق طغیانی که وی به تصویر می‌کشد، باید روشن شود.

در ابتدای پژوهش به شرح اجمالی مؤلفه‌های رنج وجودی انسان در اگزیستانسیالیسم پرداخته می‌شود، پس از آن ضمن تبیین و ارزیابی رویکرد کامو نسبت به مسئله مرگ، مفهوم بیگانگی، پوچی و اخلاق عصیان و پیامد تربیتی آن در آثار کامو مورد بررسی قرار می‌گیرد. و در نهایت، به نگرش کامو نسبت به مفهوم خدا و ارتباط آن با رنج‌های آدمی پرداخته می‌شود.

پیشینه پژوهش در دو زبان فارسی و انگلیسی مشتمل بر چندین کار تحقیقی است: از آثار فارسی می‌توان مقاله «در جست‌وجوی کدام معنا؛ نقد و بررسی دیدگاه کامو در باب معنای زندگی» از علی فتحی، مقاله «معنای زندگی در دیدگاه کامو» از منصور نصیری و محدثه شریفیان، پایان‌نامه «بررسی مفهوم انسان در فلسفه اگزیستانسیالیسم با تأکید بر آثار کامو» از حمید تقوی فرد، «بررسی نظریات آلبر کامو و جان هیک در باب معنای زندگی» از آسیه حاجی محمدجعفر را معرفی کرد، که در این آثار معنای زندگی در دیدگاه کامو و نگرش الحادی او مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. دیدگاه کامو نسبت به مفهوم رنج، پیامدهای تربیتی خاصی به همراه دارد. شایان توجه است که تأثیر مفهوم رنج بر تربیت در مقالاتی مانند «از رنج تا گنج: تحلیل رویکردهای سه‌گانه بر نقش تربیتی رنج» اثر زهرا عسگری و همکاران مورد بررسی قرار گرفته است. آثار انگلیسی از تنوع بیشتری برخوردار است که به‌طور نمونه می‌توان از: «زیستن با / ارزش»^۳ از رابرت زارتسکی^۴ و «کامو و مسئله شر»^۵ از میجفسویک^۶ یاد نمود.

1. Existentialism
2. Albrecht Camus
3. A life worth living
4. Robert Zaretsky
5. Camus and the Problem of Evil
6. Mijuskovic

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش کنونی با روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی منابع کتابخانه‌ای، به تبیین مؤلفه‌های رنج وجودی در دیدگاه الحادی کامو و نسبت آن با خداوند و پیامدهای تربیتی و اخلاقی آن می‌پردازد، برای این منظور ابتدا چیستی این مؤلفه‌ها در فلسفه آگزیستانسیالیسم بررسی می‌شود و پس از آن ذیل نگرش کامو به تحلیل این مفاهیم در آثار او می‌پردازیم و پیامدهای اخلاقی-تربیتی آن را ذکر می‌کنیم.

یافته‌های پژوهش

الف) آگزیستانسیالیسم رویکرد خاصی نسبت به مؤلفه‌های پربسامد رنج وجودی دارد.
ب) رویکرد آگزیستانسیالیسم نسبت به جهان هستی و چگونگی ارتباط انسان با آن روشن گردید.
ج) هم‌چنین جایگاه باور به خدا در رویکرد آگزیستانسیالیسم شناسایی شد.

رویکرد آگزیستانسیالیسم نسبت به مؤلفه‌های رنج وجودی

مؤلفه‌های رنج وجودی در این رویکرد عبارت‌اند از:

مؤلفه مرگ

یکی از مؤلفه‌های بنیادی رنج وجودی که در آگزیستانسیالیسم مطرح می‌شود، مفهوم مرگ است. در این ارتباط، هایدگر اصالت وجود انسان را در مواجهه مستقیم آدمی با مرگ معرفی می‌کند. در رویکرد او، دو مؤلفه مهم در پدیدارشناسی مرگ مطرح است. یکم، آزمودن مرگ محال است، یعنی نوع انسان در تجربه مرگ تنهاست (هایدگر، ۱۳۸۶، ص. ۵۵۹).
دوم، مرگ حد نهایت پدیده هستی است. آدمی به محض اینکه پای به هستی می‌گذارد، به حد کفایت عمر کرده است که بمیرد، یعنی مرگ از اساسی‌ترین امکان‌های هستی است که آدمی به مجرد پرتاب شدن در هستی بدون آنکه بخواهد با آن مواجه می‌شود (بارت، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۲). مرگ افزون بر امکان، یک موقعیت مرزی و آگزیستانسیال برای انسان محسوب می‌شود. او تعبیر موقعیت مرزی^۱ را برای این پدیده به کار می‌برد، به تعبیر او وضعیت مرزی بنیادی مرگ من است. هرچند که مرگ یک پدیده طبیعی است، اما تفاوت عمیقی میان تجربه مرگ خود و دیگری وجود دارد (فیلیز، ۱۳۹۲، ص. ۱۳).

بیگانگی انسان

در رابطه با چیستی بیگانگی، پاسخ آگزیستانسیالیست‌های ملحد و مسیحی با توجه به مبنای فکری‌شان متفاوت است. آگزیستانسیالیست‌های ملحد، باور دارند که معنای ممکن برای وجود قابل تصور نیست و انسان با دنیایی که در آن زندگی می‌کند بیگانه است و به تعبیر هایدگر انسان در این دنیا رها شده است و باید در این وضعیت معنایی برای خود بسازد تا بتواند این بی‌معنایی را تاب بیاورد.

در نگاه سارتر، آگزیستانسیالیسم بر این تأکید دارد که انسان به آسانی به صحنه هستی آمده است، اما خود نمی‌داند چرا و برای چه؟ در نتیجه از دیدگاه هایدگر و سارتر، جهان پدیده‌ای محتمل‌الوقوع است و پیش‌فرض این نوع نگرش به جهان آن است که پایگاهی نهایی برای هستی چه از بعد فلسفی و چه از بعد مذهبی وجود ندارد تا منبع ارزش‌ها را تعیین کند. آدمی بی‌آنکه فرصت ادراک و سازگاری کامل خود با هستی را درک کرده باشد، خود را در عرصه بی‌کران هستی دریافته است، و تمام این موارد بیگانگی او با جهان و پس از آن به خویشتن را نمود می‌دهد (فرهنگی، ۱۳۹۵، ص. ۵۶).

1. Boundary situation

پوچی

رویاری با هستی و درگیری برای یافتن معنای این مواجهه در اگزستانسیالیسم مسئله‌ای بسیار مهم بوده است؛ چنان‌که اگر انسان نتواند در این وضعیت توجیهی و معنایی برای زندگی بیابد، دچار دلهره و به تبع آن پوچی خواهد شد. هایدگر برای انسان ساحت در جهان بودگی را قائل است، این ساحت خارج از هستی انسان نیست که با آن مواجه شود یا اصلاً امکان عدم مواجهه با آن برای انسان باشد، بلکه در افتادگی و سقوط در جهانی است که خود به هستی خود از این تعلق دارد (هایدگر، ۱۳۸۶، ص. ۴۲۲).

سارتر مفهوم و نهادگی را در رویکرد دیگری که معطوف به هستی انسان است، مطرح می‌کند. او قائل به این قاعده است که انسان در اصل چیزی جز دلهره حاصل از و نهادگی برای گزینش نیست که ریشه در تقدم وجود بر ماهیت دارد. بشر و نهاد است؛ زیرا نه در درون خود، امکان اتکا می‌یابد و نه در بیرون خود، برای همین است که سارتر می‌گوید چون وجودمان بر ماهیت تقدم دارد، دیگر نمی‌توانیم کنش‌های خود را بر طبیعت انسانی بنا کنیم؛ زیرا ما دارای ماهیت ثابتی نیستیم و از سوی دیگر، واجب‌الوجودی نیست که ارزش‌های انسان را مشروع کند؛ پس بدون هیچ دستاویزی ما تنهایییم. از منظر او بشر بیمناک و نهاد است و این عدم تعیین و و نهادگی برای گزینش‌های بی‌معیار زمینه‌ساز دلهره و به تبع آن پوچی است (سارتر، ۱۳۶۱، ص. ۴۶).

رویکرد کامو نسبت به مؤلفه‌های رنج وجودی

مؤلفه مرگ

با توجه به مطالب پیشین، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رنج وجودی، مفهوم مرگ است. کامو مرگ را با مفاهیمی چون عادت به مرگ، مرگ به‌عنوان یک پدیده جمعی، مرگ به‌عنوان رنج وجودی، مرگ، از عناصر پوچی توضیح داده است. او در کتاب طاعون^۱ مرگ را از مسائلی می‌داند که نوع انسان به آن عادت می‌کند و در تبیین آن می‌گوید که آدمی در مواجهه با مرگ، همواره بر این تصور است که این دیگری است که می‌میرد نه خود او، اما هنگامی که مرگ در مقیاسی کلی و یا در قالب یک بیماری جمعی به سراغ آدمی می‌آید، دیگر انسان نمی‌تواند از زاویه عادت به آن بنگرد و عادت جای خود را به هراس می‌دهد. پس از هراس، انسان می‌اندیشد و تعقل می‌ورزد؛ کامو باور دارد آدمی به زیستن عادت می‌کند و همین امر باعث می‌شود او در مورد متعلق عادت خویش یعنی زندگی تأمل نکند، اما هراس از مرگی گریزناپذیر و غیرمتعارف جمعی، چرخ‌های اندیشه را به حرکت وامی‌دارد و سرانجام این اندیشه‌ورزی، آغاز دلهره انسانی است؛ «اما انسان همین که عادت کرد، روزگارش بی‌دردسر می‌شود» (کامو، ۱۳۹۸، ص. ۴۶). بنابراین مفاهیمی چون مرگ، هراس و تعقل در رویکرد کامو ارتباط درهم‌تنیده‌ای با یکدیگر دارند. وی در این باره می‌نویسد:

اگر همه چیز به اینجا خاتمه می‌یافت، طبیعتاً تسلیم عادت‌هایشان می‌شدند، اما عده‌ای دیگر از هم‌شهروانمان که نه سرایدار بودند و نه بیچاره، دچار همان سرنوشتی شدند که نخستین بار گریبان آقای میشل را گرفته بود، از این لحظه بود که ترس و به همراه آن اندیشه آغاز شد (همان، ص. ۵۷).

اینکه پس از آغاز این دلهره تأمل عمیق در مفهوم مرگ، چه بر سر آدمی خواهد آمد، مسئله‌ای است که نیازمند بررسی است. به باور کامو، هنگامی که وحشت مرگ، آن‌هم مرگی در مقیاسی جمعی بر روان آدمی سایه می‌افکند، احساسات بشردوستانه آدمی رنگ می‌بازد؛ بنابراین، انسان‌ها در مواجهه با مرگ تنها هستند و در غربت و بیگانگی می‌میرند «بدین‌سان اولین چیزی که طاعون برای ما به همراه آورد، غربت بود» (همان، ص. ۱۰۵)، چرا که مرگ، پیوند انسان‌ها را از هم می‌گسلد. به عبارت دیگر، غریزه بقا همواره بر دیگر ابعاد انسان اعم از کنش‌های انسان دوستانه او غلبه دارد و تا زمانی که آدمی احساس امنیت نکند قادر به عشق ورزیدن و برقراری ارتباط با دیگری نخواهد بود «حمله خشونت‌آمیز بیماری اولین اثرش این بود که هم‌شهروان ما چنان رفتار کنند که گویی فاقد احساسات بشری‌اند» (همان، ص. ۱۰۲). اینجا کامو، مفهوم مرگ را با تنهایی گره می‌زند و این تنهایی دو بعد دارد؛ بعد اول آن حاصل وحشت

از فناست یا اینکه هر انسانی در تحمل و تجربه مرگ تنهاست و بعد دیگر آن ناظر به این است که در مواجهه جمعی با مرگ، آنچه درجه اول اهمیت را دارد، حفظ بقای خویشتن است.

کامو در نمایشنامه کالیگولا تصویر ملموس تری از مرگ را ترسیم می‌کند. از آنجاکه کالیگولا می‌پندارد که آدمی می‌میرد، نوع انسان را خوشبخت نمی‌داند. از نظر او انسان اندیشه مرگ و ترس از این اندیشه را در پس زندگی و امورات عادی روزمره پنهان می‌کند، درحالی‌که حقیقت این است که انسان موجودی فانی است. در اینجا نیز کامو، دریافتن حقیقت مرگ را منوط به این می‌داند که آدمی باید از نگرستن به دیده عادت به این حقیقت وجودی ژرف، امتناع کند.

- کالیگولا: آدم‌ها می‌میرند و خوشبخت نیستند.

- هلیکون: آخر بین این حقیقتی است که آدم‌ها به آسانی با آن می‌سازند. به دوروبر خودت نگاه کن! این چیزی نیست که مانع ناهار خوردن آنها شود.

- کالیگولا: پس دوروبر من هرچه هست دروغ است! و من می‌خواهم که مردم با راستی زندگی کنند (کامو، ۱۳۵۷، ص. ۲۸).

بستر دیگری از آثار کامو که در آن، چهره‌ای از مرگ ترسیم می‌شود، کتاب بیگانه^۲ است. مورسو، شخصیت اصلی داستان، کسی است که زیستن را دوست دارد و به جهان مادی پیرامونش بهای زیادی می‌دهد، اما با توجه به آنچه بیان شد، برای او گزینش حالت‌های مختلف زندگی فاقد اهمیت است؛ چرا که در انتهای تمام گزینش‌ها مرگ، انسان را به نظاره نشسته است، اما این دلیلی بر پوچی ذاتی زندگی نیست، بلکه انتخاب‌هایی که آدمی در زندگی دارد همواره می‌تواند تحت سیطره سرنوشت فناپذیرش باشد (گالت، ۱۳۵۷، ص. ۲).

در این صورت اگر انسان نتواند معنایی برای این گزینش‌ها بیابد، با پوچی مواجه خواهد شد. در این شرایط او دو انتخاب دارد؛ یا اینکه خود پایان زندگی‌اش را پیش از مرگ تعیین کند و دیگری اینکه در راه معنابخشی به زندگی‌اش استقامت ورزد، معنایی که مرگ نیز نتواند آن را از زندگی سلب کند و در این صورت انسان قهرمان زندگی خود خواهد شد و درست همین جاست که *انسان طاعی کامو متولد می‌شود*.

اگر زندگی جاودانه نباشد، خیلی ساده چیز پوچی است، ارزش زنده‌بودن را ندارد و باید هرچه زودتر به وسیله خودکشی از شرش خلاص شد (اعتراف). اما تولستوی کمی بعد گفته‌اش را این‌گونه اصلاح می‌کند: وجود داشتن مرگ ناچارمان می‌کند یا داوطلبانه از زندگی چشم‌پوشیم، یا زندگی‌مان را طوری تغییر دهیم و مفهومی به آن ببخشیم که مرگ نتواند آن را بریابد (کامو، ۱۳۹۸، ص. ۱۶۸). در رویکرد کامو، مرگ همه چیز را پوچ جلوه می‌دهد و بنفسه، خود مفهوم مرگ نیز پوچ است؛ به این معنی که عقل یا ذهن عقلانی نمی‌تواند با آن کنار بیاید. با اینکه مرگ معنای منطقی ندارد، اما پدیده مرگ، مفهومی وجودی است و پیامدهای آن را نه در انتزاع، بلکه در واقعی بودن معنای زندگی می‌توان یافت (گالت، ۱۳۵۷، ص. ۱). بنابراین، اگرچه مرگ تمام انسان‌ها را یکپارچه می‌کند و نوعی وحدت میان آدمیان می‌آفریند، اما این هدفی نیست که به دنبال آن باشیم، بلکه هدفی است که از آن اجتناب می‌کنیم، بنابراین مرگ به معنای دیگری از پوچی تبدیل می‌شود؛ و در این قطبیت میان مرگ و زندگی ارزش ذاتی زندگی جلوه‌گر می‌شود. در دیدگاه کامو، مرگ از دو جهت پوچ است؛ یکی تضاد میل ما به جاودانگی با فناپذیری خود و دیگری اینکه چون کامو تحت تأثیر مسئله شر قرار گرفته است، مرگ را شر مطلق قلمداد می‌کند (هاخبرگ، ۱۳۸۴، ص. ۹۵).

کامو افزون بر اینکه مرگ را خصیصه وجودی انسان تلقی می‌کند، انسان را دارای خودآگاهی نسبت به آن می‌پندارد، چرا که انسان این را درمی‌یابد که موجودی فناپذیر است و با تأمل در باب همین مسئله، کنش‌های او را در طول زندگی چنان مورسو و کالیگولا، پوچ جلوه می‌کند، و چون تنها انسان است که می‌تواند در مورد مرگ خویش و تبعات پذیرش آن اندیشه ورزی کند، پس خودآگاهی نسبت به مرگ، تنها به آدمی تعلق دارد و همین امر نیز رنج‌های او را بیشتر خواهد کرد (مرادی، ۱۳۹۱، ص. ۴۶).

کامو با توجه به نگاهی که به پدیده مرگ دارد، با کیفر مرگ مخالفت می‌کند «چرا که به زعم کامو، صدور هر حکم مرگی برای فرد، زنجیره همبستگی انسانی را در جهان سراسر رنج خواهد گسست. نفی حکم مرگ در اندیشه کامو، از مبنای مستحکم تقلیل رنج آدمی و تقویت همبستگی انسانی و اصالت وجود قوام خویش را باز می‌یابد» (فلاحی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۳۰۰). کامو می‌گوید: «آیا حق داشتیم به کشتار انسان دست یازیم و مجاز بودیم بر فلاکت این جهان بیفزاییم؟» (کامو، ۱۳۷۲، ص. ۶۸).

چنان‌که دیدیم کامو مفهوم مرگ را با معنای زندگی پیوند می‌زند، اما باید توجه داشت پرسش از معنا و به تبع آن ارزش زندگی، پرسشی کلی است، نه فقط ناظر به جزئی از زندگی انسان؛ بنابراین نمی‌توان حکم جزء را به کل تعمیم داد؛ زیرا پرسش فلسفی از معنای زندگی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن جایگاه انسان در هستی مطرح کرد. در این راستا، اگر شأن انسان را به تعبیر هایدگر «در عالم-بودن» در نظر بگیریم، پرسش از هستی، جایگاه اصلی انسان را به او یادآور می‌شود و از نیست‌انگاری و به تعبیر کامو پوچی مدرن دور می‌کند. پس با آگاهی انسان از جایگاه خویش در هستی تمام رنج‌های وجودی و همچنین پدیده مرگ که کامو بسیار بر آن تأکید دارد، تفسیر متفاوت‌تری پیدا می‌کند (فتحی، ۱۳۹۸، ص. ۹۷).

پیوند مرگ با مفهوم خداوند

چنان‌که در باب مرگ بیان شد، تلاش آدمی برای گریز از مرگ و عطش او برای غریزه بقا، مهم‌ترین برانگیزنده آدمی برای رفتارها و باورهای محسوب می‌شود و کامو در اینجا مرگ را با مفهوم خداوند پیوند می‌زند. در کتاب طاعون آمده است، دکتر ریو^۱ عقیده دارد که انسان‌ها هیچ‌گاه خودشان را در مقابل خدا کاملاً تسلیم نمی‌کنند. آنها تمام تلاش خود را برای گریختن از مرگ می‌کنند و اعتقاد آدمی به حکمت و تقدیر خدا مفهومی پوچ است، زیرا که معتقدترین انسان‌ها نیز در مواجهه با مرگ، تمام تلاش خود را برای گریز از آن می‌کنند. چنانچه می‌گوید: «ریو بی‌آنکه از تاریکی خارج شود گفت که به این سؤال قبلاً جواب داده است و اگر به خدای قادر مطلق معتقد بود، از درمان مردم دست برمی‌داشت و این کار را به خدا وامی‌گذاشت؛ اما هیچ‌کس در دنیا حتی پانلو^۲ که تصور می‌کند معتقد است، به خدایی که چنین باشد اعتقادی ندارد، زیرا هیچ‌کس خود را صددرصد تسلیم نمی‌کند» (کامو، ۱۳۹۸، ص. ۱۵۹).

از سوی دیگر، مرگ در اندیشه کامو به سبب اینکه مستلزم نابودی کامل انسان است و او را از وابستگی‌های دنیوی می‌رهاند باعث پوچی او می‌شود و منشأ واقعی این امر، به این دلیل است که کامو از پذیرش اینکه جاودانگی با خدا امکان‌پذیر است، امتناع می‌کند (مکی، ۱۳۸۵، ص. ۳۹۴). به عبارت دیگر، اذعان به اینکه انسان زندگی جاوید دارد با پذیرش خداوند ممکن است و کامو هر دو را رد می‌کند: «امید به زندگی دیگری که باید شایسته آن بود و فریبکاری آنان که نه به خاطر نفس زندگی بل به سبب پاره‌ای انگاره‌های والاتر و پرشکوه‌تر از زندگی به آن خیانت می‌کنند». به این دلیل است که در نگرش کامو، مرگ از عوامل رنج و به تبع آن پوچی تلقی می‌شود و به سادگی خدا را در درجه اول به عنوان منشأ مرگ و به عنوان سرخوردگی عالی معرفی می‌کند (گلیخزبرگ، ۱۳۷۸، ص. ۲۴۳).

مؤلفه بیگانگی

کامو بیگانگی را با مفاهیمی مانند بیگانگی و پوچی، بیگانگی با جهان، بیگانگی با انسان‌ها و بیگانگی با خویشتن مطرح می‌کند. در دیدگاه او، بیگانگی برآمده از مواجهه پوچ انسان با جهان هستی است، به این بیان که تنها ارتباطی که انسان در برخورد با جهان دارد معنایی است که خود، به آن داده است، در صورتی که این معنا از دست برود، حس بیگانگی بر انسان غلبه می‌کند؛ زیرا او هیچ وجه اشتراکی در خود با جهان نمی‌یابد (کامو، ۱۹۴۲، ص. ۲۹).

افزون بر این، کامو ابعاد دیگری را برای بیگانگی در نظر می‌گیرد و آن بیگانگی انسان‌ها از یکدیگر است. سکوت هستی در پرتو سکوت آدمیان با یکدیگر جلوه‌گری می‌کند. در کتاب بیگانه، شخصیت مورسو به تنهایی بار این بیگانگی را به دوش می‌کشد. به تعبیر

1. Rieux
2. Paneleux

کامو «قهرمان کتاب محکوم می‌شود، چون حاضر نیست مطابق قواعد بازی رفتار کند. او با اجتماعی که در آن به سر می‌برد بیگانه است و در حاشیه و پیرامون یک زندگی شخصی و تنها و مبتنی بر حسیات به این سوی و آن سوی رانده می‌شود» (کروز اوبراین، ۱۳۵۲، ص. ۳۲). می‌توان گفت نوع تنهایی‌ای که در اینجا مدنظر کامو است، نوعی تنهایی متفاوتی است این قسم از تنهایی را لارس اسونسن^۱ مطرح می‌کند، به این شرح که این نوع از تنهایی حاصل مواجهه انسان با ساختار کنونی جهان است، یعنی وضعیت جهان به گونه‌ای است که هر انسانی در نهایت خودش باید به تنهایی بتواند از پس امورات بریاید، چرا که تمام انسان‌ها در مواجهه با چنین ساختاری از جهان تنها هستند و شاید بتوان گفت این تنهایی، نوعی تنهایی تحمیلی است.^۲

بعد دیگر بیگانگی، غربت انسان برای خویشتن است. هنگامی که انسان نمی‌تواند معنای هستی را دریابد، نمی‌تواند با دیگری پیوندی ایجاد کند، به ناگاه خود را با خویشتن انسانی‌اش بیگانه می‌یابد، چرا که آدمی برای برقراری ارتباط مناسب با خویشتن نیازمند برقراری ارتباط با هستی و دیگر انسان‌هاست. به تعبیر کامو «من بیگانه از خود و دنیا هستم و مسلح به اندیشه‌هایی که خود به محض درک، خویشتن را انکار می‌کند» (کامو، ۱۹۴۲، ص. ۳۵). به باور کامو انسان می‌تواند جهان پیرامونش را لمس کند، ببیند و دریابد و به وجود آن معرفت حاصل کند، اما جز این قادر به دریافت چیز دیگری نیست؛ زیرا که آدمی همواره در مورد خویشتن تردید دارد، تردید از اینکه آیا جهان برای اوست یا خیر؟ «شکاف میان اطمینان من از وجود خودم و محتوای آنچه از این اطمینان ارائه می‌دهم هرگز پر نخواهد شد و من همواره با خویشتن بیگانه‌ام» (همان، ص. ۳۴).

پیوند بیگانگی با مفهوم خداوند

از جمله احساساتی که کامو، آنها را منشأ پوچی تلقی می‌کند می‌توان به، مرگ آگاهی، ملال و بیگانگی اشاره کرد، در باب بیگانگی دریافتن این امر که انسان در جهان رهاشده است و توجیهی برای آن ندارد سبب پوچی می‌شود، به عبارت دیگر، هنگامی که با چنین حالتی مواجه می‌شویم به این پی می‌بریم که تنها معنایی که می‌توانیم به جهان بدهیم، معنایی از نزد خودمان است و اگر آن را هم از دست بدهیم، دیگر به طور کامل با هستی بیگانه خواهیم شد (همان، ص. ۲۹).

اما آنچه در اینجا پیش فرض قرار گرفته است، نبود خدایی برای توجیه و معنا دادن به جهان هستی است، به عبارت دیگر، یکی از عوامل اصلی برای چنین نگرشی به جهان و احساس بیگانگی نسبت به آن، اتخاذ رویکرد الحادی است، چراکه این نگرش رابطه آدمی با جهان و ارتباط او با خویشتن و انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد چنان‌که کامو می‌گوید: «روزهایی فرامی‌رسد که چهره آشنای زنی که پیش از آن ماه‌ها و سال‌ها دوستش می‌داشتیم برایمان بیگانه می‌شود» (همان، ص. ۲۹).

مؤلفه پوچی

مسئله پوچی، مفهومی اساسی است که کامو افسانه سیزیف^۳ را با آن آغاز می‌کند، او با مفاهیمی مانند پوچی و توجیه‌ناپذیری ذاتی جهان، تقدم فلسفی پرسش از پوچی، پوچی و کنش آدمی در برابر آن، به طرح فلسفه پوچی پرداخته است. از نظر او هر مسئله فلسفی از نوع هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در مقایسه با پرسش از معنا و به تبع آن، ارزش زندگی در مرتبه دوم قرار داد؛ چراکه هر انسانی باید ابتدا به این پرسش پاسخ دهد که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا پوچ است؟ (همان، ص. ۱۷).

در مورد پرسش فوق، از نظر کامو پوچی جهان را باید پیرامون توجیه‌ناپذیری ذاتی آن جست‌وجو کرد که در مواجهه انسان با سکوت دائمی هستی ریشه دارد. انسان در مواجهه با جهان، در پی شناخت ارزش‌های موجود آن و برقراری ارتباط با آن است، اما جهان چیزی جز سکوت برای پاسخ‌گویی به او ندارد. می‌توان گفت او برای تبیین پوچی از مسئله دکارتی آغاز می‌کند، او دو چیز را به طور قطعی

1. Lars Svendsen

۲. فلسفه تنهایی، لارس اسونسن (۱۴۰۰): ۲۲.

3. The myth of sisyphus

می‌داند؛ وجود خود و جهان و از خود شروع می‌کند، اما انسان نمی‌تواند تبیین عقلانی از وجود خود و جهان ارائه دهد و همین فقدان توضیح سبب پوچی است، بنابراین پوچی دارای دوسویه متفاوت است؛ یکی انسان و دیگری جهان (همان، ص. ۴۵-۴۶). «پوچی به‌طور کلی زاده‌ی مواجهه‌ی میان نیاز انسان و (آن‌گونه که به چشم ما می‌آید) سکوت نامعقول جهان است» (کاموس، ۲۰۰۰، ص. ۳۲). به باور کامو، پوچی نتیجه‌ی نوعی عدم تناسب عمیق میان جریان امور واقعی در جهان و نیاز و انتظارات انسان است. (میستانی، ۱۴۰۲، ص. ۲۲۷).

از نظر کامو، جهان هستی یا معنایی دارد و یا ندارد، اما باید دید مواجهه‌ی انسان با این مسئله چگونه است؟ «من نمی‌دانم آیا این دنیا مفهومی فراسوی خود دارد یا نه اما می‌دانم اگر هم داشته باشد من مفهوم آن را در نمی‌یابم و در حال حاضر امکان شناخت نسبت به آن را ندارم. آنچه خارج از قلمرو من است، آیا می‌تواند برایم معنا و مفهوم داشته باشد؟» (همان، ص. ۶۹)؛ در هر صورت آدمی قادر نیست جز از قلمرو وجودی خویش معنایی را برای پدیده‌ی ممکن‌الوقوعی چون هستی بیابد، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پوچی از درون آدمی در مواجهه‌ی با هستی شکل می‌گیرد و تا زمانی که انسان هست، پوچی نیز وجود دارد، کامو در این راستا تا جایی پیش می‌رود که علم تجربی را نیز در فهم هستی ناتوان می‌انگارد (همان، ص. ۳۵).

در ارزیابی دیدگاه کامو در مورد پوچی باید گفت او در پس دلایل مطرح‌شده، پیش‌فرضی بیان‌نشده دارد که حاکی از اعتقاد به عدم وجود خداوند است، که منجر به فهم‌ناپذیری جهان می‌شود؛ درحالی‌که خدا باوران چنین نگرشی را نسبت به جهان هستی ندارند. افزون بر این، کامو تمام مکاتب فلسفی را ناتوان از دریافت معنای هستی می‌انگارد، اما نباید نرسیدن به معنای مشترک و قابل‌توافق در باب معنای زندگی را دال بر فهم‌ناپذیری ذاتی آن دانست. در مورد نگرش کامو به بیهودگی تلاش علمی می‌توان افزود، او نیز مثل نیچه و مثل فیلسوف معاصر آمریکایی ریچارد رورتی، در هم‌سطح کردن همه‌ی انواع شناخت‌های برساخته، شتاب می‌کند (کمبر، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۵).

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد ادعای کامو مبنی بر اینکه پرسش از ارزش زندگی مهم‌ترین پرسش فلسفی است که بر دیگر پرسش‌های فلسفی تقدم دارد، ادعای باریک‌بینانه‌ای نباشد؛ چراکه مسائل معرفت‌شناسی بر پرسش از ارزش زندگی تقدم دارند؛ زیرا ما را یاری می‌کنند تا دریابیم که آیا اصلاً قادر به فهمیدن این هستیم که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا خیر (همان: ۱۴۵). ضمن اینکه تناقض اساسی که در فلسفه کامو پدید می‌آید، مربوط به مفهوم مرکزی فلسفه او، یعنی پوچی است؛ کامو بیان می‌کند انسان نمی‌تواند از این پرسش که معنای هستی چیست، اجتناب کند و از سوی دیگر، او رویکردهای مختلف به پاسخ این پرسش اعم از؛ رویکرد علمی، غایی و متافیزیکی حاصل‌شده توسط بشر را در پاسخ به این پرسش ناتوان تلقی می‌کند.

واکنش انسان در مقابل پوچی

پس از تبیین مفهوم و ابعاد پوچی و بیگانگی انسان باید به این مسئله بپردازیم که واکنش آدمی در برابر این پوچی چگونه است؟ کامو دو کنش مهم را برای انسان در مواجهه با پوچی در نظر می‌گیرد؛ اولی خودکشی و دیگری طغیان، او با مفاهیمی مانند خودکشی و خاتمه‌ی پوچ، خودکشی و اختیار، طغیان متافیزیکی، طغیان و اخلاق به تبیین این مسئله پرداخته است. اولین کنشی که کامو در مقابل پوچی برای انسان در نظر می‌گیرد خودکشی است. اگر ما خود را در جهانی که به‌طور ناگهانی از نور دور و از معنا تهی شده بیابیم، درحالی‌که با وجود این بی‌معنایی و سکوت جهان، ما همچنان به معنای جهان اصرار می‌ورزیم، اما با سکوت بی‌دلیل آن مواجه می‌شویم، در این صورت خودکشی خود را به‌صورت پاسخی تحمیلی برای انسان نمایان می‌کند (زارتسکی، ۱۳۹۱، ص. ۱۲). گویا انسان در چنین وضعیتی یا می‌تواند این انتخاب تحمیلی را بپذیرد، یا دست به طغیان بزند، اما اگر خودکشی را برگزیند، به پوچی خاتمه می‌دهد، چراکه به حیات انسانی خود خاتمه داده است؛ «اما خودکشی یک انتخاب است، انتخابی که نهایت پوچی را به مرگ منتهی می‌کند، درست همان نقطه‌ای که پوچی تمام می‌شود» (کامو، ۱۹۴۲، ص. ۷۳).

اما باید دانست این نوع از خودکشی فریاد آزادی است و تبلور این نکته که انسان در اختیار کسی جز خودش نیست؛ بنابراین می‌تواند بدون هیچ محدودیتی به زندگی‌اش خاتمه دهد. کامو نمود این نوع از کنش خودکشی را در شخصیت کرلیف^۱، کتاب جن‌زدگان داستایوفسکی می‌بیند. او توضیح می‌دهد که کرلیف احساس می‌کند برای توجیه همه‌چیز باید خدایی باشد درحالی‌که نیست، همین وضع برای خودکشی که آن را می‌توان نوعی خاص از عصیان نیز تلقی کرد، کافی است. کامو منطوق کرلیف را این‌طور تبیین می‌کند که اگر خدایی نباشد، انسان در مرکزیت جهان خویش قرار می‌گیرد؛ پس خود کرلیف خدای خود می‌شود، بنابراین او می‌تواند در برابر این پوچی دست به خودکشی بزند (همان، ص. ۱۳۹).

اما باید در نظر داشت کامو این عقیده را دارد که خودکشی تنها یک واکنش انسان در برابر پوچی است که به نظر می‌رسد راه موجه و مناسبی نیز نباشد، بلکه پوچی این مسئله را می‌طلبد که آدمی علیه این بی‌معنایی و بیهودگی شورش کند و از پی همین شورش است که آدمی روزنه‌ای از امید برای ادامه زیستن خواهد یافت. اولین واکنش آدمی در مواجهه با پوچی پذیرش آن است و پس از پذیرش این مسئله اهمیت زندگی را درمی‌یابد (مرادی، ۱۳۹۱، ص. ۱۰۷).

واکنش دیگری که کامو برای انسان در مقابل پوچی در نظر می‌گیرد، طغیان است که کامو از آن با عنوان طغیان متافیزیکی نام می‌برد. به باور کامو در این سکوت هستی و در این پوچی بی‌حاصل از آن، تنها راهی که انسان می‌تواند از طریق آن به زندگی خود ارزش ببخشد، عصیان است. در اینجا است که کامو می‌گوید انگاره‌های ماوراء طبیعی موجب تضعیف خویشتن انسان می‌شود، زیرا بار زندگی را از روی دوش انسان برمی‌دارد و او را متوجه آسمان می‌کند، اما حقیقت این است که انسان در برخورد با زندگی تنهاست (کامو، ۱۹۴۲، ص. ۷۴).

لیکن باید این مسئله تبیین شود که چرا کامو از طغیان تحت عنوان طغیان متافیزیکی تعبیر می‌کند. او در کتاب انسان طاغی، طغیان متافیزیکی را چنان ابزار به دست انسانی می‌داند که پوچی را پذیرفته است، و به وسیله آن بر وضعیت خویش و تمامی هستی اعتراض می‌کند. دلیل متافیزیکی بودن این طغیان در اعتراض و تردید علیه جایگاه انسان و آفرینش او نهفته است. اینجا انسان مانند برده‌ای است که بر وضعیت خویش اعتراض می‌کند، انسان عصیانگر اعلام می‌دارد که از آفرینش جهان سرخورده است، بنابراین منظور از متافیزیکی در اینجا طغیانی است که ناظر به جایگاه انسان در جهان است. پیش‌فرضی که در این طغیان نهفته، این است که جهان فاقد نظم یا عدالت است. این طغیان در پی طلب برای متحدشدن در مقابل رنج زندگی در چنین جهانی است (کامو، ۱۳۸۶، ص. ۲۷).

کامو در پی تبیین اخلاق انسان پوچ به واسطه طغیان است، برای درک مفهوم پوچی کامو، که حاصل شرایط غیرمنطقی مواجهه انسان با هستی است، باید آن را در کنار پس‌زمینه‌ای از ایده فلسفه فلوپتین قرار داد. او جهان را به‌عنوان زنجیره‌ای از هستی تصور می‌کرد، به این معنا که او پدیده‌های جهان را به‌عنوان زنجیره‌ای می‌انگاشت که در نقطه مطلق به اوج خود می‌رسد، بنابراین ما در غایت این زنجیره، وحدت مطلق را مشاهده می‌کنیم. به تبع همین دیدگاه به هستی این نتیجه در نگرش فلوپتین حاصل می‌شود که عقل آدمی از درک وحدت مطلق ناتوان است و فقط می‌تواند امور محسوس را دریابد و این تا جایی پیش می‌رود که جای خود را به عرفان می‌دهد و انسان عارف در نهایت به بالاترین حلقه زنجیره هستی پیوند می‌خورد و همین‌جا اخلاق شکل می‌گیرد، زیرا این خیر مطلق و اتحاد با آن است که تبدیل به منبع نهایی ارزش‌های انسان می‌شود (هاخبرگ، ۱۳۸۴، ص. ۸۷).

کامو در تقابل با این نگرش به هستی قرار دارد، هیچ وحدت مطلق فلوپتینی برای تعیین ارزش‌های بشری وجود ندارد. او با رویکرد تجربه‌گرایی خود، بر ماهیت متناقض راه‌حل فلوپتین اشاره می‌کند؛ ما مطلق را در نظر می‌گیریم که به جهان معنا دهیم، و از سوی دیگر، خود این مطلق از این جهان فراتر است و این سبب تناقض می‌شود. در نهایت کامو در باب اخلاق قائل به این است که با تریق ارزش به دنیا ارزش آن را به حداقل می‌رسانیم، از آنجایی‌که این جهان تنها چیزی است که کامو درک می‌کند، فقط می‌تواند به‌نوعی ارزش ذاتی برای زندگی قائل باشد، بنابراین با فقدان یک منبع ارزش متعالی، باید ارزش‌های اخلاقی خود را در همین دنیای

محسوس مطرح کنیم (همان، ۸۷-۸۹). در نهایت انسان اخلاقی کامو متولد می‌شود. به عبارت دیگر، کامو در نهیلیسم استنباط شده از حقیقت بدبختی بشر، به این اشاره می‌کند که در طغیان ناشی از این فلاکت، وجود ارزش انسانی تأیید می‌شود (رُث، ۱۳۷۳، ص. ۲۹۸).

در بررسی و ارزیابی واکنش انسان مقابل پوچی از منظر کامو، می‌توان گفت که سخن کامو نه در مورد اینکه می‌گوید آیا زندگی باید معنا داشته باشد تا زنده ماند، بلکه به این دلیل که می‌گوید به بهترین وجه بدون معنا و دلیلی برای زندگی هم می‌توان با اموری مانند طغیان به زندگی ادامه داد، قابل نقد است. چنین ادعایی مستلزم تبیین دقیق از سمت کامو است (هافرنا، ۱۳۹۵، ص. ۱۱). تبیین مواردی مانند اگر فرد جهان را پوچ بداند، چه انگیزه و دلیلی برای طغیان دارد؟ و اخلاقی که از پس این طغیان شکل می‌گیرد چگونه است؟

از طرف دیگر، کامو با توجه به آنچه بیان شد، زندگی آدمی را در خدمت طغیان می‌داند اما اگر نیک بنگریم، این طغیان است که در خدمت زندگی آدمی است (همان، ص. ۱۷). ضمن اینکه با تأملی بر اخلاقیات حاکم بر طغیان می‌توان گفت این مفهوم بدون وجود مسئله گناه نمی‌تواند وجود داشته باشد (همان، ص. ۱۶). و در زندگی‌ای که «اخلاق عصیان» بر آن حاکم است، در نهایت به ویرانگری ختم می‌شود، نه سازندگی. اخلاقیاتی که کامو به تصویر می‌کشد بسیار آشفته است و چنانچه اخلاق را یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های زندگی معنادار تلقی کنیم، از این جهت دستاورد اخلاقی فلسفه کامو جای تردید و تأمل دارد، چراکه به باور کامو، زندگی که بر مبنای اخلاقی الهی باشد اختیار آدمی را سلب می‌کند؛ اما او به این نکته توجه ندارد غایت اخلاق، آسایش اجتماعی و به عبارت دیگر، آزادی مجاز است، هرچند رعایت اخلاق مستلزم برخی محدودیت‌هاست، اما اگر این محدودیت‌ها برای رسیدن به غایتی برتر باشد، ملال‌آور نخواهد شد (علیخانی، ۱۳۹۹، ص. ۲۳۶).

در مورد دستاوردهای تربیتی رویکرد کامو می‌توان گفت فلسفه اخلاقی که انسان در زندگی اتخاذ می‌کند، ریشه در نگرش او به جهان هستی و غایت آن دارد؛ اگر آدمی جهان هستی را پدیده‌ای غیرمنسجم و بدون غایت و خالق در نظر گیرد، در مورد اخلاق دچار نوعی تشویش خواهد شد، همیشه این‌طور نیست که هر نوع ارزشی سبب محدودیت شود، بلکه برخی هدف‌ها و ارزش‌ها به گونه‌ای هستند که سبب کمال و تحرک آدمی می‌شوند (همان، ص. ۲۳۸)، و ما این پویایی انسان را در رویکرد دینی به جهان مشاهده می‌کنیم، پس می‌توان اخلاق را در دو نظام فکری الحادی و دینی مورد بررسی قرار داد که هر یک پیامد فکری و تربیتی خود را خواهد داشت.

دستاورد دیگر، بحث ارزش ذاتی زندگی زیر سایه مرگ است. کامو با تصویری که از مرگ ارائه می‌دهد، مخاطب را متوجه این امر می‌کند که ذیل نگرش الحادی به جهان، مفهوم مرگ نیز پوچ و چه بسا به عنوان یک شر مطلق تلقی شود، درحالی که اگر ما نگرش دیگری به جهان داشته باشیم مرگ معنای خود را بازمی‌آفریند و به عنصر معنا بخش زندگی نیز تبدیل می‌شود، به عبارت دیگر، فارغ از نگاه الحادی کامو می‌توان گفت ما هنگامی به ارزش ذاتی زندگی پی خواهیم برد که بتوانیم مرگ را به عنوان عنصر یکپارچه‌کننده و وحدت‌بخش زندگی آدمی با هستی بالاتر دریابیم (همان، ص. ۲۰۷)، و توجه به این نکته، نقش مرگ را در معنای زندگی و پیامد تربیتی آن پررنگ‌تر می‌کند.

با توجه به آنچه بیان شد، کامو به مسئله آزادی و اختیار آدمی به عنوان عامل اصلی موجودیت او نگاه می‌کند و به تبع آن مفهوم مسئولیت، که پیامد همین آزادی است جایگاه مهمی را در تربیت پیدا می‌کند؛ بخش مهمی از رشد و پویایی انسان در شرایطی حاصل می‌شود که به جایگاه دو عنصر آزادی و مسئولیت در زندگی‌اش توجه کند؛ و این توجه، در نهایت سبب می‌شود انسان نقش مهمی در تعیین ارزش‌های زندگی داشته باشد، و این همان انسان اصیلی است که در فلسفه اگزیستانسیالیسم مطرح می‌شود.

پیوند پوچی با مفهوم خداوند

چنان‌که در ارزیابی نگرش کامو به مؤلفه پوچی بیان شد، یکی از پیش‌فرض‌های کامو برای اینکه وجود جهان هستی را توجیه‌ناپذیر بداند، غیبت خداوند در جهان است؛ چنان‌که می‌بینیم مورسو در بیگانه، مانند خود کامو، جذب دنیای فیزیکی و طبیعی شده است، خوشبختی برای او نه از اعتقاد به موجودی متعال، بلکه از لذت‌های ساده دنیوی ناشی می‌شود (ماهر، ۱۳۹۲، ص. ۸۳). ژان اونیموس^۱ فضای فکری کامو در رابطه با خداوند و فلسفه پوچی او را به‌خوبی روایت می‌کند. او می‌گوید کامو که در دام گرفتار شده بود، هرگز نتوانست این معضل را بگشاید که یا خدا وجود ندارد و جهان پوچ است یا خدا وجود دارد؛ پس او شرور است (همان، ص. ۷۷). پس مهم‌ترین ارتباطی که خداوند با پوچی دارد، کیفیت حضور یا غیاب اوست؛ به این بیان که اگر خدایی نباشد، وجود جهان هستی و به تبع آن وجود انسان، هیچ توجیهی نخواهند داشت و از طرف دیگر وجود خداوند با رنج‌ها و شرور موجود در جهان تناقض دارد و در این صورت باید او را منشأ این رنج‌ها تلقی کرد که در هر دو صورت ما با پوچی انسان مواجه خواهیم شد.

دیدگاه کامو در مورد خداوند

از منظر کامو مفهوم خدای کامل که در آفرینش او نقص و شرور وجود داشته باشد، مفهومی تناقض‌آمیز است. او برای خداوند سه امکان را در نظر می‌گیرد؛ حالت اول اینکه خدایی وجود ندارد و بشر در معرکه هستی تنهاست، حالت دوم اینکه خداوند در برابر مخلوقات خویش سکوت کرده است و حالت سوم اینکه خدا تنها با برگزیدگان خاصی سخن می‌گوید و آنها را به سعادت می‌رساند و دیگران را نادیده می‌گیرد. به باور کامو اگر خدایی وجود نداشته باشد، واضح است که ما باید سزیف وار علیه رنج بشری بجنگیم و در مقابل، اگر خدایی وجود دارد و او این رنج‌ها را بر دوش انسان نهاده است باز هم ما باید علیه این وضعیت غیرعقلانی بجنگیم (میوسکویچ، ۱۴۰۰، ص. ۱۹۱)، پس مهم‌ترین دلیلی که کامو با استناد به آن وجود خداوند را رد می‌کند، مسئله شر است. از نظر کامو، تلاش مستمر آدمی برای دریافتن معنایی برای زندگی پوچ است که آنها را به پناه‌جویی در سایه خدایان سوق می‌دهد، چه خدای مسیحیت چه خدای قبیله آدم‌خوار (کمپانی زارع، ۱۳۹۶، ص. ۱۹۶). آنچه کامو را به سمت این نگرش می‌کشاند، علاقه به زیستن در این دنیای خاکی است، او ماوراء و آن چیزی که زندگی کنونی‌اش را با وعده‌های سعادت اخروی بی‌معنی کند، قبول ندارد. نماینده اندیشه کامو مورسو در کتاب بیگانه است. هنگامی که در آخرین لحظات زندگی او، کشیش جهان پس از مرگ را به او یادآوری می‌کند، مورسو می‌گوید: «زندگی مطلوب را که در آن بتوانم این زندگی را در آن به یاد آورم و ادامه دهم، همین حیات خاکی است» (همان، ص. ۱۹۵). کامو می‌خواهد آدمیان را متوجه این امر کند که زمین خاکی بستری است که انسان باید همواره آن را دریابد، زیرا که جهان مافوق دیگری وجود ندارد (شرفیان و نصیری، ۱۳۹۲، ص. ۱۲۲). در همین راستا در یادداشت‌های کامو می‌خوانیم:

مرد جوان از شیطان همه لذت‌ها و خوشی‌های این دنیا را می‌طلبد و شیطان که لباسی ورزشی به تن دارد و با کمال میل اصرار می‌کند (وقاحت و سوسه بزرگ هوشمندی است) به‌ملایمت به او می‌گوید: اما تو لذت‌ها و خوشی‌های این دنیا را داری. آنچه را کم داری باید از خدا بخواهی. تو با خدا معامله می‌کنی و برای لذت‌ها و خوشی‌های دنیای دیگر جسمت را به او می‌فروشی (کامو، ۱۳۸۹، ص. ۸۱).

در نگرش کامو، خدایان حاصل برخی صفات در انسان‌اند که آدمی به تبع نوع انسان بودنش در طلب آن است. ویژگی‌های بارزی که تمام خدایان دارند، از جمله اختیار مطلق برای تعیین ارزش‌ها و جاودانگی، همان ایدئال‌های بشری است؛ بنابراین کالیگولا پادشاهی است که در پی امر ناممکن است و برای به‌دست آوردن امر ناممکن، ابتدا باید قدرت خدایان را به دست آورد و در نمایشنامه می‌بینیم که او، خود تبدیل به خدایی می‌شود که در پی تعیین ارزش‌های انسانی است «برای همین است که من احتیاج به ماه دارم، یا به خوشبختی، یا به عمری ابدی، به چیزی که شاید دیوانگی، اما مال این دنیا نباشد» (کامو، ۱۳۵۷، ص. ۲۷).

یکی از رسالت‌هایی که کامو برای انسان در نظر می‌گیرد قدرت اختیار آدمی برای تعیین ارزش‌های زندگی خویش است، قدرتی که با در نظر گرفتن وجود خدا، محدود می‌شود. او می‌گوید مسئله اختیار فی‌نفسه مفهومی ندارد، زیرا باید آن را در رابطه با وجود خداوند بررسی کرد؛ یا انسان دارای اختیار نیست و خداوند مسئولیت نیکی و بدی را بر عهده دارد، یا ما دارای اختیار هستیم و مسئول نیکی و بد خویش است که در این صورت خدا دیگر قادر مطلق نیست و کامو باور دارد که تمامی مکاتب دینی و فلسفی قادر به واکاوی و پاسخ‌گویی به این پرسش نبوده‌اند (کامو، ۱۹۴۲، ص. ۷۵).

از نظر کامو، خدا با مرگ خود از امور بشری کناره‌گیری کرد و انسان‌ها را تنها برای آنچه درد و رنج تحمل‌ناپذیر تلقی می‌کرد، کنار گذاشت (ماهر، ۱۳۹۲، ص. ۷۹). همچنین در کتاب طاعون می‌بینیم که دکتر ریو می‌گوید من تصور دیگری از عشق دارم و تا روزی که بمیرم از دوست داشتن این خلقت که در آن کودکان شکنجه می‌شوند، امتناع خواهم کرد. پانلو نیز که خطابه‌های آتشین دارد، نمی‌تواند این رنج را بپذیرد و به یک خدای غایب التماس می‌کند «خدایا این کودک را نجات بده» (ویستلر، ۱۳۹۶، ص. ۵۸). در نهایت می‌توان چنین گفت که رویکردی که کامو نسبت به مؤلفه‌های رنج وجودی مانند مرگ یا بیگانگی دارد، غالباً از نگرش الحادی وی ناشی می‌شود و همان‌طور که می‌بینیم خدا با غیبت خود، نقش برجسته‌ای را در الهیات سلبی کامو ایفا می‌کند (گلیخزبرگ، ۱۳۳۷، ص. ۲۴۳). به عبارت دیگر، کامو در حال نوشتن تفسیری است به آنچه پاسکال «بدبختی انسان بدون خدا» می‌نامد و شرایط مواجهه انسان با مرگ، زندگی و خویش را در جهان بدون خدا و نگرش الحادی به تصویر می‌کشد (همان، ص. ۲۴۹).

نقد رویکرد کامو نسبت به خداوند

در ارزیابی مطالب بیان‌شده لازم به ذکر است رویکرد تجربه‌گروانه و حس‌گروانه کامو، بر اندیشه فیلسوفانی مانند هیوم متکی است که روش معتبر در معرفت‌شناسی را، روش استقرایی می‌داند نه قیاسی و استنتاجی، به همین دلیل، او هرگونه شناختی را که حاصل قلمروی فرامادی باشد فاقد اعتبار می‌داند، این در حالی است که او دیگر منابع معرفتی اعم از عقل و شهود و وحی را نادیده می‌گیرد که این سبب ایجاد شکافی عمیق میان جهان هستی و خداوند است (علیخانی، ۱۳۹۹، صص. ۲۰۱-۲۰۲). تلقی درباره خدا یعنی فهم، درک و تفسیری که ما با توجه به معلومات، علایق، گرایش‌ها، پیش‌فرض‌ها، اهداف، انتظارات، عوامل فرهنگی و محیطی و ویژگی‌های ادراکی از خدا پیدا می‌کنیم. بنابراین، تلقی نادرست کامو از خدا به عوامل پیش‌گفته بستگی داشت. همچنین تصدیق وجود خدا به‌عنوان موجود ماورای طبیعت نیاز به استدلال‌ات متافیزیکی دارد که در کتب و آثار فلسفی با بسامدی فراوان آمده است. بدون تردید این استدلال‌ات مورد غفلت افرادی مانند کامو است.

از سوی دیگر می‌بینیم که کانت در کتاب «نقد عقل محض» بیان می‌کند؛ اگر انسان به حاکمی خیراندیش که جهان را به سمت کمال اخلاقی رهنمون می‌شود، باور نداشته باشد دچار ناامیدی اخلاقی می‌شود و اراده‌ای که باعث انجام اعمال فضیلت‌مندانه است را از دست می‌دهد. به بیان دیگر، الحاد فضیلت‌مندانه محال است (همان، ص. ۲۳۲). این همان اخلاقیاتی است که کامو در پی بنیان‌گذاری آن است.

دیدگاه کامو درباره اختیار، برمی‌گردد به اشکال ناسازگاری اختیار انسان با علم پیشین‌الاهی که فیلسوفان و الهیدانان پاسخ‌های متعددی به آن داده‌اند. از جمله این پاسخ‌ها سخنی است که خواجه نصیرالدین طوسی مطرح کرده که علم خدا علت تحقق افعال انسان نیست، بلکه تحقق افعال علت‌های خاص خودش را دارد، هرچند که در عین حال خدا به آن علت‌ها آگاه است. به عبارت دیگر، افعال انسان تابع علم خدا نیستند، بلکه بر عکس علم خدا تابع افعال انسان است. بنابراین، علم پیشین‌الهی با اختیار انسان‌ها منافاتی ندارد.

در مورد دیدگاه کامو نسبت به مسئله شر باید گفت که پاسخ‌های معقول فراوانی از سوی الهیدانان به مسئله شر داده شده است. از مهمترین آنها پاسخ مبتنی بر اختیار است که تقریرهای مختلفی از آن توسط اندیشمندان در آثار فلسفی و الهیاتی ارائه شده است که پرداختن به آنها مجال مستقلی را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری و بحث

آلبر کامو به‌عنوان یک نویسندهٔ اگزیستانسیالیست، رنج‌های وجودی مانند پوچی، مرگ و بیگانگی انسان را عامل پوچی و بی‌معنایی زندگی تلقی می‌کند. طغیان مهم‌ترین عنصر برنامه عملی وی برای مبارزه با این رنج‌ها و بی‌معنایی حاصل از آن است. همان‌طور که نشان داده شد، پاشنهٔ آشیل تحلیل او از رنج‌های وجودی، دیدگاه الحادی اوست.

کامو مرگ را به‌عنوان یکی از رنج‌های وجودی، از عناصر پوچی می‌داند. به باور کامو، هنگامی که وحشت مرگ بر روان آدمی سایه می‌افکند، احساسات بشر دوستانهٔ آدمی رنگ می‌بازد؛ بنابراین، انسان‌ها در مواجهه با مرگ تنها هستند. به نظر او انسان موجودی فانی است. اینجاست که ایده بیگانگی کامو (بیگانگی با جهان، بیگانگی با انسان‌ها و بیگانگی با خویشتن) سربرمی‌آورد. در دیدگاه کامو، بیگانگی برآمده از مواجههٔ پوچی انسان با جهان هستی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پوچی از درون آدمی در مواجههٔ با هستی شکل می‌گیرد. در این نوشتار نشان دادیم که این تلقی کامو از مرگ ریشه در جهان‌بینی و انسان‌شناسی وی دارد. با پی بردن به غایت هستی، و شناخت ماهیت انسان و جایگاه اصلی وی در جهان می‌توان از نیست‌انگاری و به تعبیر کامو پوچی رهایی یافت. با آگاهی انسان از جایگاه خویش در هستی تمام رنج‌های وجودی و همچنین پدیدهٔ مرگ می‌توان به تفسیر متفاوتی از جهان و انسان دست یافت. پیش‌فرض کامو الحاد و نبود خدایی برای توجیه و معنادادن به جهان هستی است، به عبارت دیگر، منظر الحادی رابطهٔ آدمی با جهان و ارتباط او با خویشتن و انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خداووران چنین نگرش الحادی نسبت به جهان هستی ندارند. جاودانگی نفس با باور به وجود خدا امکان‌پذیر است. جهان‌بینی و انسان‌شناسی فرد می‌تواند در پاسخ به این پرسش مهم فلسفی که «آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟» را تعیین کند. اگر انسان به جای نگرش الحادی یک نگرش الهی داشته باشد، مرگ معنای خود را بازمی‌یابد و به عنصر معنابخش زندگی تبدیل شده و پیامدهای تربیتی خواهد داشت.

مهم‌ترین دلیلی که کامو با استناد به آن وجود خداوند را رد می‌کند، مسئلهٔ شر است، که کامو نتوانسته است آن را برای خود حل کند. اما باید گفت که پاسخ‌های معقول فراوانی از سوی فیلسوفان و الهیدانان به مسئلهٔ شر داده شده است. از جملهٔ مهمترین آنها پاسخ مبتنی بر اختیار است. خداوند مخلوقات مختار را آفرید که می‌توانند ارتکاب شر را برگزینند. به عبارت دیگر، اگر خداوند مخلوقات مختار بیافریند، نمی‌تواند در واقع به این معنا که نباید مانع خطا کردن آن مخلوقات حقیقتاً مختار شود. بر اساس تئوری مبتنی بر اختیار، معقول است خداوند به فاعل‌های مختار، قدرت کاملی بدهد که به‌واسطهٔ انتخاب ارادی‌شان موجب بروز اختلاف قابل توجهی نسبت به جهان و انسان شوند. خداوند در نتیجهٔ دادن چنین اختیاری به انسان‌ها، آنها را در کار آفرینش دخالت می‌دهد.

References

- Alikhani, A. (2020). *The meaning of life in critical reading of Nietzsche, Camus and Sartre*. Qom: Institute of Culture and Islamic Sciences Publisher. (Text in Persian).
- Cruise O'Brien, C. (1973). *Albert Camus*. (E. Fouladvand, Trans). Tehran: Kharrazi Publication. (Text in Persian).
- Camus, A. (1979). *Caligula*. (A. Najafi, Trans). Tehran: Nilofar Publication. (Text in Persian).
- Camus, A. (2008). *The Rebel*. (M. Iranitalab, Trans). Abadan: Porsesh Publication. (Text in Persian).
- Camus, A. (1993). *Some Letters to a German Friend*, Tehran: Islamic Propaganda Organization Art Center. (Text in Persian).
- Cumber, R. (2009). *Camus Philosophy*. (E. Fouladvand, Trans). Tehran: Tarheno. (Text in Persian).
- Camus, A. (2011). *Notes*. (K. Deyhimi, Trans). Tehran: Tarheno Publication. (Text in Persian).
- Company Zare, M. (2017). *Thinking about death from Gilgamesh to Camus*. Tehran: Negahe moaser Publication. (Text in Persian).
- Camus, A. (2018). *The myth of Sisyphus*. (M. Soltanieh, Trans). Tehran: Jami Publication. (Text in Persian).
- Camus, A. (2019). *The Plague*. (R. Seyed Hosseini, Trans). Tehran: Nilofar Publication. (Text in Persian).
- Fallahi, Ahmad. Tohidi, Taher. Akbari, Shayan (2023). Philosophical reflection of Albert Camus on the rejection of the death penalty. *Journal of Qualitative Legal Doctrines*, 19th volume, No. 24, Autumn-Winter 2022-2023, (pp. 295-326). (Text in Persian).

- Filiz, P. (2013). *Death, Deathlessness and Existenz in Karl Jaspers' Philosophy*, (N. Mahjal, Trans). Ed-inburgh University Pres. Pp. 78-85. (Text in Persian).
- Farhangi, A. (2016). *Existentialism from theory to practice*. Tehran: world Economy Publications. (Text in Persian).
- Fathi, A. (2019). In search of which meaning, a critique of Camus' view on the meaning of life. *Journal of Religious Thought of Shiraz Univresity*, 19, (1), 85-102 doi: jrt.2019.5245/10.22099 (Text in Persian).
- Heidegger, M. (2008). *Being and Time*. (S. Jamadi, Trans). Tehran: Quqnoos Publication. (Text in Persian).
- ArabMistani, Z. (2023). Rebellion and value " Rereading Nietzsche and Camus's views on nihilism based on the concept of rebellion against the meaninglessness of life. *Tehran: The Quarterly Journal of Rational Explorations*, Autumn, 2023: 2. (2), 219-241. (Text in Persian).
- Mijuskovic, B. (1976). *Camus and the Problem of Evil*. (Sh. Rasekh, Trans). Examining the problem of evil in literary works, doi: 10.1007/bf02804267 (Text in Persian).
- Moradi, S. (2012). *Meaning of life from Motahari Point of View in Compare with Albert Camus and Tomas Neigel*. Alzahra University, Faculty of Theology. (Text in Persian).
- Sartre, J. (1983). *Existentialism and Humanism*. (M. Rashidi, Trans). Tehran: Morvarid Publication. (Text in Persian).
- Sharifian, M. Nasiri, M. (2013). Meaning of life in Camus' approach. *The Quarterly Journal of Philosophy & Theology*, 18. (3), 109- 135. doi: 10.22059/JOR.2013.52041 (Text in Persian).
- William, B. (2016). *What is Existentialism*. (M. Meshkinpour, Trans). Tehran: Agah Publication. (Text in Persian).
- Caraway, J. E. (1992). Albert Camus and the Ethics of Rebellion. *Mediterranean Studies*, 3, 125–136. URL: <http://www.jstor.org/stable/41166823>
- Gullette, A. (1979). *Death and Absurdum in Camus' Stranger*. University of Tennessee-Knoxville.
- GLICKSBERG, C. I. (1959). Camus's Quest for God. *Southwest Review*, 44(3), 241–250. <https://www.jstor.org/stable/434644471>
- Heffernan, G. (n.d.). *The Meaningless Life Is Not Worth Living: Critical Reflections on Marcel's Critique of Camus*. Memimack College. 22. doi: 10.1177/1474885114562977
- Hochberg, H. (1965). Albert Camus and the Ethic of Absurdity. The University of Chicago Press. *Ethics*, 75(2), 87–102. doi: 10.1086/291529
- Mackey, J. P. (1966). Christianity and Albert Camus. *Studies: An Irish Quarterly Review*, 55(220), 392–402. <http://www.jstor.org/stable/30088183>
- Maher, E. (n.d.). Albert Camus and the Dilemma of the Absent God. Cambridge University Press. 13. <https://arrow.tudublin.ie/ittbus/75>
- Roth, L. (1955). A Contemporary Moralists: Albert Camus. *Philosophy*, 30(115), 291–303. doi:10.1017/S0031819100034975
- Whistler, G. (2018). Saints Without God': Camus's Poetics of Secular Faith. *Nordisk Judaistik/Scandinavian Jewish Studies*, 29(1), 49–61. doi: 10.30752/nj.68791
- Zaretsky, R. (2016). *A Life Worth Living: Albert Camus and the Quest for Meaning*. Harvard University Press.



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons AttributionNoncommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>).